

زندگی نامه و آرای تربیتی سقراط در تعلیم و تربیت

مجتبی ملک زادگان

چکیده

زندگی و اندیشه ی سقراط بارها از سوی متفکران و جریانهای فکری مورد تامل و واکاوی قرار گرفته اند. هدف این مقاله استخراج آرای تربیتی فیلسوف بزرگ، سقراط به منظور بهره گیری در مسایل تعلیم و تربیت می باشد. روش دستیابی به این هدف کتابخانه ای-اسنادی-تاریخی از طریق مطالعات اسنادی انجام گرفته است. از جمله یافته های تحقیق این است که سقراط راهنمایی و معرفی اندیشه به مردم را رسالتی مهم می دانست و عقیده داشت تا زنده است باید از این امر مهم دست نکشد و در هر زمان و مکانی به دعوت مردم می پرداخت، در این حال با آنکه چهره ای زیبا نداشت، آن هم در دورانی که زیبایی یک فضیلت الهی بود و مردم زشت رویان را جزو افراد پست و خبیث می انگاشتند توانسته بود مریدان بسیاری را دور خود گرد آورد و تاثیرات بسیاری بر جامعه خفته آن زمان بگذارد که این نشان دهنده ی قدرت تاثیر گذاری شگرف این اندیشمند دانا بوده است. او اعتقاد داشت غایت فضایل اخلاقی تربیت شهروند سالم است و همچنین قدرت، ثروت و شهرت به سعادت منتهی نمی شود بلکه سعادت پایدار در پیش گرفتن زندگانی عمیق و اندیشمندانه حاصل می شود. کار سقراط همانا بر انگیختن توجه فرد به شناختن خود و بیدار کردن طبیعت خود اوست. روش سقراط که خودش آن را تلنخوس (بازجویی) می نامید بر اساس سوال و جواب متوالی و هدفمند بنا شده بود به طوری که با اختیار موضع طرف مقابل، ابتدا موافقت و همراهی او جلب شود و سپس تناقضات استدلال های او آشکار شده و با استفاده از موضع خود شخص، مدعایش رد شود.

کلمات کلیدی: سقراط، آرای تربیتی، تعلیم و تربیت

مقدمه

شخصیت سقراط در حاله ای از ابهام قرار گرفته است. تنها منابع متغیر، برای شناخت او عبارتند از نوشته های افلاطون و گزنوفون به علاوه برخی اشارات در آثار بزرگانی همچون ارسطو. بدین جهت می توان حقیقت شخصیت تاریخی و نیز بیوگرافی فلسفی سقراط را نوعی معما دانست تا جایی که برخی گفته اند که او را اصلاً نمی توان شناخت. زیرا گزارشاتی که از حیات فکری او داده می شود پر از تناقض و ناسازگاری است. محققان همواره در این زمینه بحث کرده اند که آیا سقراط صرفاً شخصیتی اسطوره ای است؟ یا آن گونه که ژان برن و تیلور گفته اند، سقراط محاورات افلاطون، و تنها او، سقراط تاریخی است. گر چه در اینجا مجال پرداختن به این بحث نیست ولی حتی اگر نوشته های گزنوفون را معرف شخصیت سقراط همچون شهروندی عادی بدانیم برای شناخت سقراط فیلسوف می بایست به محاورات افلاطون مراجعه

کنیم. شخصیت سقراط - آن گونه که در مجاورت افلاطون نمایانده شده - فلسفه مغرب زمین را سخت تحت تأثیر خود قرار داده است. عنصر مشترک سقراطی در همه ی این محاورات بیان نظریه ای متفاوت با نظریات دیگر نیست و نه حتی بیان فلسفه سقراط، بلکه فلسفیدن سقراط در آنها مطرح است یعنی بحثی زنده و پویا که زمانی آغاز می شود که او با شخص دیگری پیوند دیالکتیکی برقرار می کند. سقراط فلسفه را پژوهشی شخصی و فردی نمی دانست، بلکه آن را جست و جویی عمومی و با مشارکت دیگران قلمداد می کرد.

نظر ارسطو در رساله ی ما بعدالطبیعه مبنی بر این که علت غایی کشف خود اوست، مخدوش می شود. سقراط پس از سرخوردگی از حکمت طبیعی به غور در پژوهش های اخلاقی و منطقی پرداخت. بدین جهت، دیالکتیک سقراطی همواره رویکردی اخلاقی و منطقی دارد. بهتر است سقراط را همواره در برابر سنت سوفسطاییان قرار دهیم. بر اساس رساله ابرها اثر آریستوفانس، سقراط در حدود ۴۷ سالگی همچون یک سوفیست تلقی می شد. پلی کراتس، حتی سقراط را پس از مرگ نیز مورد حمله قرار می دهد و افلاطون و گزنوفون رنج بسیاری متحمل می شوند تا او را از سوفیست های دیگر متمایز سازند. سوفیست ها در حقیقت استادان سیاری بودند که با دریافت اجرت، مهارت و هنر برتری و پیروزی در بحث و سخنوری را می آموختند .

سقراط از آن جهت که زندگی خود را وقف تعلیم و آموزش می کرد، سوفیست محسوب می شد. البته ممکن بود سقراط ادعا کند که اجر و مزدی برای تعالیم خود طلب نمی کند و همچنین آموزش او فقط جنبه ی صوری ندارد. به هر حال سقراط هر جا که جوان باهوش و اهل بحث و تحقیق را می یافت با او وارد گفت و گو می شد و مباحث او بیشتر در زمینه ی رفتار عملی و مسائل تربیتی بود. سوفسطائیان در زمینه ی زبان و خطابه نیز مطالعه می کردند. چون آنها را کلید موفقیت های شخصی و سیاسی می دانستند. سقراط نیز به بحث درباره ی کلمات و استدلالات علاقه وافری داشت . حتی افلاطون او را با پرودیکوس مقایسه می کند که متخصص بحث در باب تفاوت معانی کلمات به ظاهر مترادف بود. ولی با این همه دیالکتیک و دانایی سقراطی در نقطه مقابل دانایی پروتاگوراسی (سوفیستی) قرار می گیرد. همه اذعان دارند که «غذای روح دانش است». (افلاطون. پروتاگوراس. (مجموعه آثار). ص ۷۴) و پروتاگوراس و هیپوکراتس و هر سوفیست دیگری دکانداری است که غذای روح می فروشد. (همان. صص ۷۴ و ۷۵) دانایی سقراط دقیقاً در همینجا به یاری انسان هایی می آید که در جست و جوی روح اند. سقراط به آنان خواهد آموخت که چه نوع دانشی را و از چه کسی باید آموخت؟ چه نوع دانشی سلامت روح به ارمان خواهد آورد و کدام علم رنجوری و بیماری روح را به دنبال خواهد داشت. آیا آدمیان که در

انتخاب غذای تن این اندازه وسواس به خرج می دهند روح خود را که به مراتب شریف تر از بدن است به دست ناهلان خواهند سپرد که در حقیقت از علم پرورش روح هیچ نمی دانند «عجب! هیچ نپرسیده ای آیا رواست که روح خود را به این بیگانه ی تازه از راه رسیده بسیاری یا نه؟... بدان که خریدن دانش ها به مراتب خطرناک تر از خریدن خوردنی ها و آشامیدنی هاست.

اگر نفعی بر دانش سوفیستی مترتب است نفع خود سوفیست است نه دیگرانی که از او دانش می آموزند. مهم ترین رسالت دیالکتیک سقراطی عبارت از تشخیص و تمیز دانایی حقیقی از دانش پوشالی و دروغین است و جالب این که سقراط در جهان بعد از مرگ نیز خود را ملزم به رعایت آن می داند: «گمان می کنم خصوصاً برای من زندگی در آن جهان لذتی خاص خواهد داشت زیرا در آنجا با پالامدس و آپاس پسر تلامون و کسان دیگر که در گذشته با رأی ظالمانه ی دادگاه ها هلاک شده اند همنشین خواهم شد و سرنوشتی چون سرنوشت آنان خواهم داشت. برتر از آن که، در آن جهان با کسانی که نام بردم به گفت و گو خواهم پرداخت تا ببینم کدام یک به راستی داناست و کدام به غلط خود را دانا می پندارد». (افلاطون. آپالوژی (مجموعه آثار). ص. ۱۷۳۲) دانایی حقیقی با سخنوری و خطابه سرایی و شعر و شاعری تفاوتی جوهری دارد، زیرا ملزم به صدق و حقیقت است: من در سخنوری هیچ توانایی ندارم، مگر آن که سخنور در نظر ایشان کسی باشد که جز راست نگوید (همان. ص ۱۱).

هدف پژوهش

بررسی زندگی نامه و آرای تربیتی سقراط در تعلیم و تربیت

سوال های پژوهش:

۱- آرای تربیتی سقراط با چه روشهایی بر جامعه تاثیر گذار بوده است؟

۲- از دیدگاه سقراط فضیلت چیست؟ و چگونه می توان به سعادت رسید؟

روش تحقیق:

اسنادی، پژوهشی، توصیفی

با توجه به موضوع مقاله محقق به استناد منابع در خصوص موضوع به مطالعه پرداخته است. و از آغاز تا انتها متکی بر یافته های مبتنی بر شواهد برگرفته است.

زندگینامه سقراط

سقراط در ۴۷۰ یا ۴۶۹ پیش از میلاد در آتن به دنیا آمد. پدر سقراط مجسمه سازی سرشناس و محترم بود. این اعتبار برای سقراط مجالی فراهم آورد تا از بهترین آموزش های آن زمان آتن، از حساب و هندسه و نجوم تا شعر کلاسیک یونان را فراگیرد.

وی یکی از سه فیلسوف بزرگ یونان (سقراط، افلاطون و ارسطو) می باشد. در محکمه سقراط متهم شد که:

۱-خدایانی را که آتنیان می پرستند، عبادت نمی کند، بلکه اعمال دینی جدید و نا آشنا آورده است .

۲-به علاوه جوانان شهر آتن را با افکار خود فاسد می کند.

به دلیل همین اتهام ها، برای او تقاضای مرگ شده بود. سقراط با خونسردی و متانت به تمام اتهام ها پاسخ گفت و آنها را به سوی خود متهم کنندگان بازگرداند. سقراط اعلام کرد که از مرگ هیچ باکی ندارد، اما مرگ وی لکه ننگینی بر چهره آتن بر جای خواهد گذاشت و آیندگان، در این مورد، آتنیان را محکوم خواهند کرد. با تمام این احوال و دفاعیات استوار وی، هیئت منصفه ی دادگاه که تحت تأثیر جو سیاسی آشفته ی آن ایام بود، حکم به مرگ سقراط داد.

در چند روزی که تا اجرای حکم باقی مانده و سقراط زندانی بود، دوستان وی تلاش زیادی کرده و همه چیز را برای فرار او مهیا ساختند، ولی سقراط با بیان اینکه چنین اقدامی مخالف اصول و ارزش های اوست، پیشنهادشان را رد کرد. در روز موعود در حالی که خانواده و دوستان و شاگردانش گرد وی جمع شده و بی تابی می کردند، آن ها را به آرامش فراخواند و پس از این که وصیت هایش را کرد، جام زهر را به آرامی سرکشید و پس از دقایقی جان سپرد. سقراط هیچ اثر نوشتاری از خود بر جای نگذاشت، اما تعدادی از مباحثات وی با ساکنان آتن توسط شاگرد معروفش افلاطون و نیز گزنفون (۳۵۷-۴۲۵ ق.م) بطور نوشتاری ثبت شده اند. هنگامی که بیست و چند ساله بود، افکارش متوجه مفهوم انسانیت شد. در آن زمان بیشتر تلاش های فیلسوفان و اندیشمندان، درباره جهان و چیستی آن بود و این که از چه موادی تشکیل شده و ماده اصلی آن چیست اما او اعلام کرد که باید جهان شناسی را کنار گذاشت و به انسان بازگشت.

سقراط در خصوص زیبایی اشاره می کند که وقتی چیزی زیباست، یگانه علت آن زیبایی آن است که از «خود زیبایی» چیزی در آن نهفته است. به عبارتی دیگر، او برای زیبایی یک منشاء الوهی قائل است، به این معنا که زیبایی را برآمده از یک عرصه یا مکانی می داند. او معتقد است که :

۱- زیبایی الوهی است

۲- ماهیت واحد و یگانه زیبایی، همچون یک کل متشکل از اجزاء و عناصر متعدد است. این ماهیت یگانه و واحد در درون خود حالتی متکثر و تجزیه شونده دارد. اگر زیبایی را تنها و واحد فرض کنیم، این زیبایی به یک شیء تعلق می گیرد اما ما بسیاری پدیده های زیبا داریم که از جنبه های متفاوت زیبا هستند و این نیست جز خود زیبایی که در بسیاری پدیده ها حلول می کند.

عقاید سقراط که در تضاد با عقاید نیروهای مذهبی و سیاسی آتن بود، باعث شد که وی را محاکمه کنند. او متهم به فاسد کردن جوانان و خیانت به عقاید دینی شد. سقراط به مرگ محکوم شد، اما وی با نوشیدن جام شوکران (نوعی سم)، خود را کشت. سقراط هیچ گاه زحمت نگارش اندیشه هایش را به خود نداد. تقریباً هر آنچه امروزه از سقراط می دانیم، از طریق مشهورترین شاگردش، افلاطون به دست ما رسیده است. او در رساله های آپولوژی، کریتون و فایدون به شرح زندگی و محاکمه ی استادش پرداخته است. در رساله های دیگر افلاطون نیز، افکار سقراط تشریح شده اند؛ با این وجود تفکیک افکار سقراط از افکار افلاطون دشوار است.

یافته های پژوهش

سقراط و استنتاج تخریبی

روش سقراط برای بحث و استدلال، دیالکتیک و مشخصه ی آن عبارتست از نوعی مباحثه ی مبارزه طلبانه که در واقع فن سوفسطاییان است در حقیقت، سقراط با سلاح خود سوفیست ها، به جنگ آنان می رفت. بالاخره پدیده ی سوفسطایی گری مسئله آن روزگار آتن به شمار می رفت و سقراط نیز فیلسوف زمانه خویش بود. تفاوت بنیادی دیالکتیک سقراطی با

پدیده

سوفسطایی گری عبارت بود از هدف گذاری اخلاقی و رعایت برخی معیارهای عقلانی و منطقی. فلسفیدن سقراط زمانی آغاز می شود که او با شخص دیگری پیوند دیالکتیکی برقرار می کند. در این پیوند، بر اساس پرسش های سقراط، معلوم می شود که موضوع مورد بحث - مثلاً عدالت یا شجاعت - برای هیچ یک از طرفین دقیقاً شناخته شده نیست و لذا آن دو در تلاش جدیدی با یکدیگر مشارکت می جویند و سقراط با طرح پیشنهادات و پرسش های استنتاجی خود و با کمک دوست دیالکتیکی خویش، نظریات جدیدی تولید می کند، هر چند که آنها اغلب در حل مسئله با شکست مواجه می شوند اما، لاقلاً به این نکته آگاه می گردند که فاقد دانشی حقیقی هستند و لذا با یکدیگر توافق می کنند که هر گاه ممکن باشد، پژوهش خود را مداوم بخشد.

این روش بزرگ ترین میراث سقراط است. بدین ترتیب سقراط روش پژوهشی از خود به یادگار گذاشت که در آن، شخص می تواند با «خود انتقادی» مدام به حقیقت تقرب حاصل کند. فلسفه آموختن پاسخ ها نیست بلکه جست و جوی آنهاست. جست و جویی امیدوارانه به شرط آن که دو دوست برای پژوهش آن هم پیمان شوند. ممکن است یکی از آن دو نسبت به دیگری مجرب تر باشد، اما مهم این است که هر دو عشق به حقیقت دارند و خود را وقف آزمون انتقادی عقل در راه جست و جوی حقیقت ساخته اند. بدین ترتیب، سقراط به زایش عقلانی نظریه ها کمک می کرد. البته زایش ارواح همچون تولد ابدان دردناک است و هر کس شخصاً می بایست درد آن را تحمل کند اما سقراط با روش دیالکتیکی خود می خواهد تحمل این درد را آسان سازد.

خلاصه آن که ماهیت دانایی سقراطی بیشتر در «پرسش» نمایان می شود تا در پاسخ سقراط بیش از آن که پاسخ دهد، می پرسد. بیشتر از آن که حل مسئله کند، طرح مسئله می کند و این در اغلب محاورات افلاطونی مخصوصاً در محاورات اولیه به چشم می خورد در رساله ی هیپپاس که بحث بر سر زیبایی است، سقراط علناً می گوید: «ولی آزرده نخواهی شد اگر خود را به جای آن مرد بگذارم و به پاسخ هایی که خواهی داد ایراد بگیرم تا مرا کاملاً ورزیده سازی؟ من در ایراد گرفتن تا اندازه ای مهارت دارم»

سقراط در خرده گیری بر نظریات رقیب چندان پیش می رود که بر اساس آن می توان بخش اعظمی از گفت و گوی سقراطی را متوجه بازجویی، استنتاج و نوعی تخطئه ی رقیب به شمار آورد. اما این فقط جنبه ای از دیالکتیک سقراطی است نه همه ی آن

فضیلت سقراطی

معروف است که سقراط فلسفه را از آسمان به زمین آورد. به این معنی که پیش از او متفکران یونان چندان در تفکر خود به انسان و مقدرات او نمی پرداختند. بلکه بیشتر در اندیشه تبیین موجودات عالم بودند و این سقراط بود که اذهان متفکر را متوجه انسان و مقدرات او کرد. گر چه در این مورد سوفسطاییان اگر مقدم بر سقراط نبودند دست کم هم زمان با او مسایل مربوط به مقدرات انسان را وارد مباحث فلسفی کردند. اما آنچه خاص سقراط است و او را نه فقط از قدمای یونان بلکه از سوفسطائیان معاصر او نیز متمایز می کنند پرداختن به مسایل خاص اخلاقی و سعی در یافتن جوابی قانع کننده برای پرسش های اخلاقی است. ارسطو می نویسد «سقراط در هر حال خود را به موضوعات اخلاقی مشغول کرد و در حالی که کل طبیعت را به فراموشی سپرد کلی را در این موضوعات اخلاقی جست و جو می کرد و برای اولین بار ذهن خود را متمرکز در تعریف کرد». به این مناسبت است که نام سقراط مترادف مفاد اخلاق و متبادر کننده این مضمون به ذهن انسان و شخصیت او احیا کننده یاد و خاطره ارزش های اصیل اخلاقی در فرهنگ و جامعه بشری است: و این به دو معنی یا از دو طریق است: اول این که انسان چگونه می تواند فضایل اخلاقی را بشناسد و مرز دقیق آنها را با ردایل تمیز دهد؛ دوم این که چگونه می توان در عمل خود را به فضایل اخلاقی پس از شناخت نظری آنها آراست. به این ترتیب اولین گامی که سقراط در سلوک فلسفی خود برداشت پرداختن به انسان و مقدرات او و تحقیق در تعیین حدود و اصول رفتار اخلاقی او بود. در این مورد خطاب به فیلسوفان طبیعی و طبیعت شناسان می گفت «آیا در امور انسانی به اندازه کافی دانا شده اید که به آسمان روی آورده اید یا معتقد هستید که حق دارید از امور بشری غافل بمانید و به مسائل خدایی بپردازید؟ (گزنفون. جلد دوم. ص. ۵۹۹) و باز توجه به مفاهیم و تعاریف "کلی" که مورد اشاره ارسطو است در واقع توجه به مقدرات نوع انسان است. سقراط بنا بر گزارش ارسطو از یک طرف به اخلاق به عنوان یک مسئله انسانی روی آورد و از طرف دیگر به "کلی" یا تعاریف کلی روی آورد که این کلیت نه فقط مربوط به مفهوم عام فضایل اخلاقی بلکه مربوط به صورت نوعی انسان است. ارسطو می گوید «دو چیز را می توان به سقراط نسبت داد: استدلال های استقرائی و تعاریف کلی...» (metaphysics, ۱۰۷۸, ۲۸-۲) اکنون با این تعبیری که ارسطو به سقراط نسبت می دهد با توجه به انسان به عنوان مرکز تفکر فلسفی می توان به روش این تفکر پرداخت: استدلال هایی استقرایی مورد اشاره ارسطو که مورد توجه سقراط واقع شد حاکی از نظر رئالیستی یا واقع بینانه سقراط در تشخیص فضایل اخلاقی است. اگر شناخت فضایل اخلاقی از طریق استدلال های استقرائی ممکن

است، باید معیار رفتار صحیح و فضیلت مندانه از نظر سقراط رفتار اکثر مردم باشد. فضیلت اخلاقی باید از رفتار اکثر مردم استنتاج شود. در اینجا نطفه و بذر آن اندیشه ای که امروز به نام دموکراسی شناخته می شود به چشم می خورد. رجوع به رأی اکثریت مردم برای تعریف و تعیین فضایل اخلاقی حاکی از اعتقاد عقلانی به حقانیت رأی مردم است و سقراط را می توان در مغرب زمین مؤسس این تفکر دانست. این استدلال های اسقراپی در تعالیم سقراط عملاً آمیخته به روش دیالکتیکی او است دیالکتیک سقراطی وسیله تبادل افکار است. استقراء در قالب دیالکتیک انجام می شود و این دیالکتیک نوعی تبادل افکار و مشاوره در طرح مسائل مورد بحث است. این خود دلیل دیگری است بر اعتقاد به حقانیت رأی مردم. این اعتقاد مبتنی بر یک اصل فلسفی در حوزه اصالت عقل است؛ بدین مضمون که عالم هستی تجلی گاه حقیقت است و آنچه در تاریخ رخ می دهد علی الاغلب و علی الاکثر تجلی حقیقت است و خودنمای باطل در طول تاریخ همواره در اقلیت قرار می گیرد. به این دلیل است که آنچه اکثر مردم می خواهند حق است. اصولاً میزان تشخیص حق از باطل عقل انسان است و چون به قول دکارت «خداوند عقل را بیش از هر چیز به طور مساوی بین انسان ها تقسیم کرده است». (دکارت، نه. ترجمه فروغی، ص ۱۰) آنچه در ذهن اکثر انسان ها تجلی کند حق است و این استقراء دیالکتیکی در نظر سقراط ترازوی ارزیابی حقیقت در اذهان مردم است. سیر اندیشه در دیالکتیک، از جزئی به کلی و لذا استقرائی و مثبت این ادعا است که حقیقت در اذهان اکثریت مردم متجلی می شود.

اما این ادعا که عقل انسان از یک طرف ترازوی حقیقت است و از طرف دیگر به طور مساوی بین انسان ها تقسیم شده است در تعالیم سقراط شاهد دیگری هم دارد و آن اشاره به روش مامایی در تعالیم او از قول افلاطون است. روش مامایی سقراط در کنار روش استقرائی و روش دیالکتیکی او دال بر این باور و مثبت این ادعاست که روح و ذهن هر فرد بشری حاوی تمام حقایق اخلاقی است و گوهر انسانیت (به عنوان ذات فاعل اخلاقی) در تمام افراد موجود است. هر کس به شرط تأمل و تفکر در ذات خود می تواند اصول فضایل اخلاقی را از سرشت انسانی خود استخراج کند و نیاز به مرشد و رهبر و هادی و معلم فقط در حد راهنمایی و ارائه کمک های اولیه است، در حدی که ماما هنگام زایمان انجام می دهد؛ و کسی نمی تواند فضایل اخلاقی را به دیگران دیکته کند. این گوهر مشترک واحد و منبع و ترازوی فضایل اخلاقی در وجود انسان چیزی جز عقل نیست. «در نظر سقراط فقط عقل می تواند تعیین کند که چه باید کرد و چه نباید کرد. حیات فلسفی سقراط کوششی است برای نهادن احکام عقل شخصی به جای سنت های باقی مانده از اعصار و نسل های پیشین». تکیه اصلی تعالیم سقراطی، «(گمپرتس، ۱۳۷۵، جلد دوم، ص. ۵۹۹). گمپرتس پس از نقل این عبارت اضافه می کند که

تکیه بر حق انتقاد از همه سنت ها و همه مرجعیت ها و تعیین ارزش همه نهادها و سازمان ها و قواعد و قوانین با مقیاسی یگانه است و این مقیاس عبارت است از اثری که آنها به حکم تجربه و عقل در رفاه و نیک بختی آدمیان دارند.» (همان، ص ۶۱۴).

یکی از نتایج عمده تفکر سقراط در باب فضیلت تأمین جمعیت خاطر برای انسان است: توضیح این که سنت ها به مقتضای شرایط تاریخی متغیر و متزلزل می شوند و روح افراد متکی به سنت یک روح متزلزل است. از یک طرف نوآوری های خاص زمان و از طرف دیگر اصالت باورهای کهن آنها را بر سر دوراهی قرار می دهد و در روحیه آنها موجب تجزیه و دوپارگی می گردد؛ و ما این دوپارگی روانی را در سرتاسر تاریخ در طول انقلاب های اجتماعی مشاهده کرده ایم: از نزاع سقراط با سوفسطائیان تا نزاع موسی (ع) با اصحاب فرعون نزاع پیامبر اسلام (ص) با سنت های ابوسفیانی و ابوجهلی تا نزاع عقل مدرن با اغلب سنت های تاریخی، حاکی از این دوپارگی و شقاق روحی و روانی است. این دوپارگی در عمق جان حافظان انتقاد ناپذیر و انعطاف ناپذیر سنت ها مبدأ تمام منازعات تاریخی است. فضیلت سقراطی در اندیشه طرحی است برای حفظ وحدت روحی و روانی انسان و ممانعت از وقوع این دوپارگی و شقاق؛ و به این ترتیب می تواند موجب جمعیت خاطر انسان گردد. فضیلت سقراطی به تربیت حاصل می شود. مفاد فطری بودن فضایل در روح انسان مغایر شأن تربیتی این فضایل نیست. چنان که گفتیم وجود مرشد و معلم در حد راهنما برای تربیت و رشد فضایل اخلاقی ضروری است. اما تربیت سقراطی صرفاً به معنای گذراندن دوره علمی خاصی در مقطع کوتاهی از زندگی، چنان که تخصص های علمی امروزی اقتضا می کند، نیست. به قول دیگر «تربیت نه پرورش این یا آن توانایی است و نه انتقال این یا آن شناسایی. همه این امور فقط اعتبار وسیله دارند و مرحله ای در جریان تربیت اند. جوهر واقعی تربیت این است که آدمیان را به نیل به هدف زندگی شان توانا می سازد و از این رو با کوشش سقراط برای دست یابی به معرفت، یعنی شناخت خیر یکسان است. این کوشش ممکن نیست به چند سال تربیت عالی منحصر شود؛ یا همه زندگی باید مصرف آن گردد تا به هدف برسد و یا هرگز به هدف نمی رسد: (یگر، ۱۳۷۶، ص ۶۸۶). به این ترتیب تحقق فضیلت سقراطی در نفس مستلزم مراقبت مستمر از خویش و هدایت دائم و پیوسته تمایلات توسط عقل است تا هیجانات و تمایلات تند و حاکی از خودکامگی و هرزگی در وجود انسان بروز نکنند.

یکی از ویژگی های فضیلت سقراطی وحدت فضیلت و معرفت (حکمت) است. غایت فضایل اخلاقی از نظر سقراط تربیت شهروند خوب است. پس گوهر فضیلت به این است که انسان بداند که در جامعه چه رفتاری باید داشته باشد. این دانایی، در عمل چیزی جز دست یافتن به مهارت عملی برای ادای یک وظیفه اجتماعی نیست. فضیلت اخلاقی به معنی پزشک بودن، کشاورز بودن، قاضی بودن، معلم بودن و ... است. بدون دست یابی علمی به یک مسئولیت اجتماعی، فضیلت اخلاقی حاصل نمی شود. از این جا نتیجه دیگری به دست می آید به این مضمون که گوهر فضیلت در واقع یکی بیشتر نیست و آن این که انسان بداند که باید چه کند. این حکمت واحد بصیرت نامیده می شود. از وحدت فضیلت و معرفت نتیجه دیگری به دست می آید و آن این که فضیلت اخلاقی یک نظام تعلیمی است؛ یعنی می توان فضیلت را با روش های تعلیمی آموزش داد. در مورد وحدت فضیلت و دانایی باید فرق نهاد بین رفتار خلاف دانایی و انکار چنین رفتاری. گمپرتس معتقد است سقراط با رفتار خلاف دانایی مبارزه نمی کند بلکه چنین رفتاری را محال می داند و انکار می کند. (متفکران یونان. ص. ۵۹۹).

مفاهیمی که تاکنون در معنای سقراطی فضیلت تمیز داده ایم می رساند که مسئله اصلی سقراط تربیت شهروند خوب یعنی عضو مفید و لایق برای جامعه است؛ برنامه ای که باید دستور کار مربیان و برنامه ریزان امور اجتماعی قرار گیرد. گمپرتس در این مورد می نویسد «او برای آینده ای فعالیت می کرد که در آن، تخصص در امور که در نظر او و پیروانش گران بهاترین چیزها بود، در کشورداری سهمی بیشتر از آن داشته باشد که در آن زمان او در آن داشت» (همان. ص. ۵۹۹). با توجه به نسبت علیتی که در فلسفه سقراط و عموماً در فلسفه های سقراطی افلاطون و ارسطو بین فضیلت و سعادت برقرار است یعنی با توجه به این که فضیلت علت سعادت محسوب می شود سقراط معتقد است که «انسان خوب یا انسان عادل همان انسان سعادت مند است». (همان. ص. ۶۰۳). این عبارت حاکی از این واقعیت است که خیر و سعادت انسان در گرو اصلاح و بهبود شأن و موقعیت اجتماعی اوست؛ نه، فقط فضیلت مند کسی است که موقعیت اجتماعی خود را اصلاح کند بلکه این مهم شرط سعادت نیز محسوب می شود و سعادت مند هم کسی است که موقعیت اجتماعی خود را اصلاح کند. ایجاد وحدت بین فضیلت و حکمت و سعادت در تعالیم سقراط دال بر شأن اجتماعی تربیت اخلاقی در نظر اوست. این شأن اجتماعی فضیلت ما را از حوزه اخلاق به قلمرو سیاست منتقل می کند و نشان می دهد که غایت تربیت اخلاقی

آمادگی انسان برای فعالیت سیاسی است. متأسفانه در جهان امروز به دلیل این که سیاست در مواردی به دست ناصالحان و ناهلان افتاده است تعبیر فعالیت سیاسی بار منفی پیدا کرده است. احتمالاً بعضی سوفسطائیان زمان سقراط هم بدون برخورداری از شرایط لازم به فعالیت سیاسی می پرداخته اند. برای تفکیک این دو مطلب شاید بتوانیم دو تعبیر «فعالیت سیاسی» و «سیاست بازی» را به کار ببریم. سیاست بازان فاقد فضیلت اخلاقی اند و رفتار اجتماعی آنها براساس جاه طلبی و خودکامگی است. این افراد فاقد کفایت و صلاحیت سیاسی با توسل به روش های ناروا و غیرخرده‌مندانانه موقعیت های اداری کشور و دولت را اشغال می کنند.

اما فعالیت سیاسی اگر برخاسته از فضیلت اخلاقی باشد در این صورت فعالیت هر فردی در هر یک از طبقات جامعه اعم از قاضی و پزشک و معلم و آهنگر دارای شأن و موقعیت سیاسی است. در اینجا سخن از قبول یک مسئولیت اجتماعی است که الزاماً سیاست به معنی امروزی لفظ نیست؛ بلکه به این معنی که هر کس بخشی از فعالیت های اجتماعی را به عهده بگیرد فعال سیاسی است. این معنا را پس از سقراط افلاطون و ارسطو گسترش دادند و به تدریج جزئی از سنت فرهنگی و اجتماعی مغرب زمین شد. این سنت پس از رنسانس در عصر جدید در نوشته های متفکران قرن های هفدهم تا نوزدهم اروپا بروز کرد؛ و این متفکران طبق مفهوم رنسانس به اصل سنت غربی و یونانی خود بازگشتند. آنچه در مغرب زمین از لاک تا کانت و میل در حوزه دانش سیاسی از قلم نویسندگان تراویده است چیزی جز تعلیمات سیاسی سقراط نیست. علم اخلاق جزو علم سیاست است و فضیلت اخلاقی فضیلت سیاسی است؛ زیرا مقصود از طرح علم اخلاق تدوین اصول رفتار اجتماعی است، و رفتار اجتماعی در عمل رفتار سیاسی است. از این جا این نتیجه به دست می آید که هدف تربیت اخلاقی تربیت شهروند خوب در همه مسئولیت های اجتماعی است، اعم از قضاوت یا طبابت یا پاسبانی و پاسداری و به این ترتیب صفات صوفیانه و مبلغ انزوا و زهد و ترک دنیا و پشت کردن به زندگی و طبیعت و تعطیل و توقیف توانایی ها و استعدادها، که عملاً کفران شریف ترین نعمت های الهی است، فضیلت اخلاقی محسوب نمی شود. گوهر فضیلت در مسئولیت های اجتماعی بروز می کند.

فضیلت مندی که مسئولیت اجتماعی نداشته باشد و پاره ای از مشکلات جامعه را که در آن زندگی می کند به دوش نکشد به صرف این که فقط اهل زهد و تقواست از نظر سقراط فاقد ارزش انسانی است. تقوا به معنی خود را از مسائل اجتماعی دور نگه داشتن نه فقط فضیلت نیست بلکه از نظر سقراط دارای آثار منفی اجتماعی هم هست. شرط شهروند خوب دخالت فعال و مثبت در امور اجتماعی است.

در نظر سقراط دانستن برای عمل کردن است و عقل نظری در خدمت عقل عملی است. فضیلت اخلاقی دارای یک ماهیت دوگانه است: فضیلت از یک طرف قاعده یا قانون است برای رفتار خوب و از طرف دیگر قاعده ای است که فقط در مقام عمل معنای آن تمام می شود و به کمال می رسد. فضیلت شناخت وسایل و غایات رفتار خردمندانه است یا شناخت طریق زندگی و هدف زندگی. از این جهت و به این دلیل گوهر فضایل یک کیفیت واحد نفسانی است و آن عبارت است از بصیرت:

دینداری این است که انسان بداند در قبال خدا چگونه باید عمل کند. عدالت این است که انسان بداند در قبال مردم چگونه باید عمل کند. شجاعت این است که انسان بداند از کدام اقدام عملی باید ترسید و از کدام نباید ترسید. عفت این است که انسان بداند تمایلات خود را چگونه ارضا کند.

و این فضایل همه از طریق تمرین و ممارست تحقق می یابد. (internet:the method & doctrine of socretes). گمپرتس می گوید: « نتیجه این ادعا که انسان ها دانسته خطا نمی کنند این است که اختلاف انسان ها فقط در انتخاب وسایل است نه در تمایلات یعنی همه انسان ها غایات مشابه و یکسانی را تعقیب می کنند: هدف از رفتار اخلاقی تحقق خیر است و خیر انسان ها امری ذاتی و نوعی و واحد است (متفکران یونانی.ص.۶۰۱). وحدت فضیلت مستلزم فرض گوهری غیر از بدن به نام روح یا نفس است. بدن به عنوان مجموعه موارد مدار کثرت و پراکندگی است و از طریق آن نمی توان به وحدت فضیلت دست یافت مگر آن که مدار وحدتی در وجود انسان فرض شود؛ روح اعم از این که بنابر رأی افلاطون جوهری مستقل از بدن باشد یا بنابر رأی معتقدان به اصالت ماده حاصل هماهنگی اجزای بدن باشد یا به قول ملاصدرا واقعیتی جسمانیت الحدوث و روحانیت البقا باشد یا به قول ارسطو صورت وحدت بخش مواد در بدن، در هر حال به عنوان جهت وحدت شخصیت انسانی در تعالیم سقراط مورد توجه قرار گرفت و از طریق نوشته های افلاطون در کلام مسیحیت بسط یافت. فضیلت به معنی سقراطی لفظ در واقع تجلی روح آدمی است و صفتی است مخصوص انسان. فضیلت به عنوان ملکه سلامت تصور می شود. تحقق فضیلت در نفس نشان سلامت نفس است. به این دلیل است که علم اخلاق از نظر سقراط طب روحانی است و رذایل اخلاقی به عنوان بیماری های نفس تلقی می شوند. یگر نوشته است «:علاقه سقراط به تندرستی دوستانش کمتر از دلپستگی او به سلامت روحی آنها نبود؛ اما او در درجه اول پزشک روح است». (پایدیا.ص.۶۴۲).

فضیلت اخلاقی به معنایی که سقراط آن را تصور کرده است ارتباط مستقیم با آزادی انسان دارد بلکه فضیلت مقوم آزادی انسان است. انسان فضیلت مند انسان آزاد است. توضیح این که: تحقق فضیلت مستلزم حاکمیت بر خویش است، حاکمیت انسان بر احوال درونی خویش. این حاکمیت در عمل موجب محدودیت تمایلات هرز و ناسنجیده می شود و محدودیت این تمایلات عملاً به معنی حاکمیت عقل بر رفتار انسان است. این حاکمیت عقل آزادی انسان را از بندگی و بردگی عواطف و تمایلات انسانی تأمین می کند. پس فضیلت علت تحقق آزادی درونی انسانی است و این حالت موجب آزادی برونی یا آزادی اجتماعی و سیاسی می شود زیرا در صورت تحقق این آزادی خودکامگی و رفتار استبدادی انسان کاهش می یابد. انسان وارسته و آزاد یا کسی که در اعمال خود تابع عقل باشد در جامعه از خود رفتار خودکامه و استبدادی بروز نمی دهد. دیکتاتورها بیش از دیگران اسیر تمایلات انسانی خویش اند و فعالیت عقل در وجود آنها تعطیل است. خودکامگی ها و تمایلات حاکی از استبداد و رفتارهای مستبدانه عملاً به معنی تحقق آزادی های اجتماعی است. در چنین جامعه ای انسان مستبد پیدا نمی شود تا بتواند به حکومت دست یابد و نظام سیاسی استبدادی به وجود آورد. زیرا خودکامگان اسیر تمایلات نفسانی اند. پس فضیلت سقراطی منشأ و عامل تحقق آزادی های اجتماعی است. گوهر دموکراسی تسلط عقل بر تمایلات نفسانی است و ذات دیکتاتوری حاکمیت تمایلات نفسانی بر عقل است. این معنی در عصر جدید مورد توجه کانت واقع شد و او آزادی و عقلانیت را به یک معنا به کاربرد و حاکمیت تمایلات نفسانی و رذایل اخلاقی را ذات و اصل حکومت های دیکتاتور و خودکامه معرفی کرد و مدعی شد که آزاد شدن انسان در بستر تاریخ چیزی جز عاقل شدن تدریجی او نیست و اصل این معنا متعلق به سقراط است. یگر در این مورد می نویسد «سقراط نخستین کسی بود که آزادی را مسئله ای اخلاقی تلقی کرد... کسی که از این آزادی بهره مند است نقطه مقابل کسی است که در بند امیال خویش است. اهمیت این معنای آزادی برای آزادی سیاسی این است که یک شهروند آزاد یا حتی یک فرمانروا، ممکن است برده باشد و این خود بدین معنی می انجامد که چنین انسانی آزاد به معنی حقیقی یا فرمانروا به معنی حقیقی نیست» (همان.ص.۶۸۸). به این دلیل است که حاکمان مستبد خود اسیرند و به اسارت کشاندن مردن توسط آنها ناشی از اسارت خود آنهاست و نتیجه این واقعیت است که آنها خود آزادی را تجربه نکرده اند. حکومت عقل به جای حکومت دین و سنت و اسطوره و هر انگیزه غیر عقلی دیگر از لوازم معنای سقراطی فضیلت است. وحدت علم و فضیلت، وحدت سعادت و فضیلت، وحدت سعادت و خیر و وحدت فضیلت و موقعیت اجتماعی همه دال بر تثبیت حاکمیت عقل است به جای انگیزه های غیر عقلی در رفتار این سخن به معنی حذف دین و سنت از رفتار اجتماعی

نیست بلکه به معنی حاکمیت عقل بر آنهاست. با تأسیس فلسفه سقراط و بسط افلاطونی و ارسطویی آن، حاکمیت عقل در فرهنگ غربی تأسیس می شود و در دو نسل پس از او یعنی توسط افلاطون و ارسطو انسان به عنوان حیوان عاقل تعریف می شود.

مفاد این تعریف این است که در وجود انسان، هر آنچه غیر عقل است از احساسات و هیجانات تا اسطوره ها و سنت و باورهای دینی، باید تحت حاکمیت عقل درآید و در فرهنگ غربی به عنوان میراث سقراط این همه زیر سلطه عقل قرار گرفت.

تأثیر سیاسی و اجتماعی دیالکتیک سقراطی

سقراط بیش از آن که تأثیر سیاسی-اجتماعی داشته باشد، نفوذ شخصی داشت. شاید حتی بتوان گفت افلاطون نظریه ی معروف فیلسوف پادشاه خود را با تعمق در محکومیت ناعادلانه و مرگ سقراط به دست آورده است. اما اگر سیاست را به معنای یونانی وسیع آن در نظر بگیریم که شامل آموزش و تعلیم و تربیت نیز بشود، سقراط بی شک در این زمینه ها تأثیرات اجتماعی نیز داشته است. از این جهت سقراط در حقیقت تعالیمی انقلابی از خود به یادگار گذاشته است. سوال بنیادین او این بود که آرته (فضیلت) چیست؟ و معلمان حقیقی آن کدامند؟ بدین ترتیب او با خلق یک جو دیالکتیکی از پرسش و پاسخ، اقتدار و مرجعیت سنت یونانی را به چالش می طلبید و از این جهت نیروی اجتماعی تأثیرگذاری به حساب می آمد.

همچنین بی تفاوتی سقراط نسبت به تمتعات مادی و عدم تمایل او به جاه طلبی در حقیقت، نقد ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آتن آن روزگار بود. سقراط در واقع از حق نقد مستقل و آزادانه ی همه ی نهادهای سیاسی و اصول بنیادین جامعه، به روشی معقول حمایت می نمود. اما هیچ گاه، اقتدار قانون مدنی را -حتی اگر بر علیه او بود- تضعیف نمی کرد.

بدین ترتیب، سقراط میان نقد نظری نهادهای سیاسی-اجتماعی و نقض قوانین پذیرفته شده ی جامعه، تفاوت قایل است. از مورد نخست دفاع ولی دومی را مردود می داند. او، در واقع، مخالفی پایبند به قانون است.

سعادت و فضیلت از دیدگاه سقراط

سقراط می گفت: فضیلت باید خوب و سودمند باشد. تهور و بی پروائی صرف، شجاعت نیست زیرا گاهی مستلزم کاری خطرناک و احمقانه است که نه خوب است و نه سودمند. او در باب فضیلت معتقد بود که فضیلت باید شامل معرفت و آگاهی باشد و بدون آگاهی نمی توان چیزی را که خوب و سودمند است انتخاب کرد و از چیزی که "شر" و "پلید" است اجتناب نمود. از دید او هر فضیلتی با شناخت و معرفت "خیر" و "شر" یکی است. بدینسان او تمام فضایل را واقعاً با یک معرفت برابر می داند (وحدت فضیلت) و از این اشکال که هر فضیلتی با معرفت خیر و شر برابر نیست و ممکن است شخصی بداند فعلی فضیلت است اما به آن عمل نکند با نگرشی خودگرایانه - روانشناختی پاسخ می گوید و این احتمال را که شخصی فعلی را فضیلت بداند ولی بدان عمل نکند رد کرده و می گوید همه ما خواهان سعادت خود هستیم و هر کاری را بخاطر سعادت خود انجام می دهیم و چون فضیلت برای سعادت شرط لازم و کافی است پس ممکن نیست که کاری را فضیلت بدانیم و در عین حال آنرا انجام ندهیم. (دائرة المعارف فلسفه اخلاق ص ۱۱۸۷). به نظر او فقط در صورتی انسان سعادتمند است که با فضیلت باشد و در صورتی با فضیلت است که معرفت و شناخت داشته باشد. او خطاکار بودن انسان را بخاطر خطای در شناخت خیر و فضیلت واقعی می دانست نه عاملی دیگر. اما آیا فضیلت برای سعادت کافی است؟ پاسخ سقراط مثبت است. او چنین استدلال می کند که، چون فضیلت برای استفاده درست از تمام «خیرات متعارف» (سلامتی، ثروت، قدرت ...) کافی است، پس برای سعادت نیز کافی است و به همین خاطر خیرات متعارف در نزد او واقعاً خیر نیستند. پیش فرض استدلال او این است که هیچ سطح خاصی از «خیرات متعارف» برای سعادت ضروری نیست بلکه «خیرات متعارف» وسیله رسیدن به سعادت اند. او این مطلب را که سعادت غایت نهایی انسان است و انسان هر چیز دیگری را بخاطر سعادت می خواهد، بدیهی دانسته و می گوید: سعادت تنها غایتی است که دیگر سؤال بردار نیست که سعادت را به خاطر چه می خواهی؟

سقراط در کتاب پروتاگوراس (Protagoras) سعادت را با بیشترین غلبه لذت بر درد و رنج برابر دانسته و خوبی و بدی افعال را با میزان لذتی که تولید می کنند مربوط ساخته است و می گوید چون ماتصور می کنیم مثلاً فعل الف در مجموع لذت بیشتری تولید می کند تا فعل ب می گوییم فعل الف بهتر است. کسانی در چالش با سقراط گفته اند قضیه برعکس است؟ شاید اینکه ما فعل الف را لذتبخش می یابیم بخاطر این است که فکر می کنیم فعل الف خوب است. این اشکال مبتنی بر این پیشفرض است که "خوب" را مفهوم عینی بدانیم که ملاک ارزشمندی هر چیز دیگری از جمله لذت است.

در کتاب گرگیاس ((Gorgias سقراط مفهومی از سعادت ارائه می دهد که شامل دو ادعا است. الف: اگر امیال خود را ارضاء کنیم سعادت مندیم. ب: وقتی که امیال خود را به سوی منابع در دسترسی که آنها را ارضاء می کند سوق می دهیم سعادت مندیم. او ادعای دوم را برای نشان دادن اینکه ادعای اول چگونه عملی می شود آورده است بر طبق ادعای دوم تعدیل امیال و جهت دادن آنها به سوی منابع ارضاء کننده، خود عین سعادت است، گرچه امیال برآورده نشوند. امیال مبین افعال ارادی‌اند و تماماً باید عقلانی بوده و متوجه سعادت باشند. از این رو سقراط هم احتمال بدکاری و شرارات را رد می کند و هم از گونه ای خودگروی دفاع می کند زیرا می گوید: هر انسانی در پی سود شخصی خویش است و سود هر انسانی نیز در بردارنده سعادت اوست. او گاهی می گوید زندگی با بدنی بیمار ارزش ندارد و به همین صورت زندگی با روحی بیمار را بی ارزش می داند، گرچه امیال ارضاء شوند. گویی سعادت را تنها لذت و یا ارضاء امیال نمی داند بلکه سلامتی را برای سعادت ضروری می‌داند زیرا بدون سلامتی استعدادهای طبیعی انسان شکوفا نمی شود و به کمال نمی رسد. این مطلب که برخلاف دید لذتگرایانه و نیز مفهوم تعدیل امیال است، بر افلاطون، ارسطو و رواقیون تأثیر داشته است. در مجموع شاید بتوان از این اظهارات چنین برداشت کرد که سقراط سه مفهوم درباره سعادت در ذهن داشته است. ۱- لذت ۲- تعدیل و ارضاء امیال ۳- تحقق کمالات طبیعی انسان. روشن است که از میان این سه مفهوم، تنها مفهوم سوم می تواند این ادعای سقراط را که فضیلت برای سعادت کافی است، توجیه کند. زیرا اگر سعادت به معنای لذت یا به معنای تعدیل و ارضاء و امیال باشد دیگر نمی توان گفت هیچ سطح خاصی از خیرات متعارف برای سعادت ضروری نیست. اما اگر سقراط بتواند نشان دهد که افعال فضیلتی سبب تحقق کمالات طبیعی انسان بعنوان سعادت اوست، می تواند برای ادعای خود تأییدی بیاورد.

بحث و نتیجه گیری

سقراط مطمئناً در کودکی مشتاق بود بفهمد که چگونه عالم و همه چیزهای آن به وجود آمده اند. او می خواست بداند چرا جهان این گونه است. برای یافتن جواب این سوالات، سقراط نیازمند آموزگاری دانا بود. سقراط در خانواده ای نه چندان ثروتمند به دنیا آمده بود و از این رو بخت کمی برای فراگیری آموزشی رسمی داشت. افکار سقراط متوجه مفهوم انسانیت بود. تا آن زمان بیشتر تلاش های فیلسوفان و اندیشمندان، درباره جهان چیستی آن بود و اینکه از چه موادی تشکیل شده و ماده اصلی آن چیست. اما او اعلام کرد باید جهان شناسی را کنار گذاشت و به انسانیت بازگشت. شعار او "خودت را بشناس بود". به این ترتیب فلسفه با سقراط وارد مسیر تازه ای شد.

انقلاب سقراط، وارد کردن اخلاق در فلسفه، اخلاق را در کانون توجه قرار دادن و تاکید ورزیدن بر فن جدل و استدلال نظری است؛ و این کار به معنای درون نگری، روی تافتن از جهان خارج و نظر کردن به انسان و خویشتن انسان است.

شیوه تعامل سقراط با دیگران پرسش و پاسخ بود. هدف، کشف این بود که شخص چقدر می داند و واقعا به چه چیزی اعتقاد دارد.

وسقراط از این روش به نام تلنخوس (بازجویی) نام می برد. او گفتگو را به شیوه پرسش و پاسخی شروع می کرد و در آغاز خود را با آن چه شخص مقابلش می گفت، همراه نشان می داد. ممکن بود این گفتگو به طول بینجامد، سپس تناقضات استدلال های طرف مقابل آشکار شده و با استفاده از موضع خود شخص، ادعاهایش را رد می نمود. سپس سقراط بحث را به جایی می رساند که شخص مقابل، به نادانی خود پی می برد؛ یعنی به این نتیجه می رسید که حقیقتا هیچ چیزی را درباره شجاعت نمی داند و به این صورت، سقراط به او می فهماند که اعتراف به نادانی، بزرگ ترین دانش است.

سقراط همیشه عنوان می کرد ما هیچ نمی دانیم و کسانی را که در عین نادانی، خود را دانا می دانستند با سوالات و اثبات های خود کلافه می کرد و این شیوه سقراط برای بسیاری آزار دهنده بود. با توجه به سوال پژوهش که فضیلت چیست و چگونه می توان به سعادت رسید با توجه به یافته های پژوهش نتیجه می گیریم که فضایل سقراطی چون ریشه در مفاهیم کلی دارند مطلق و جهانی اند. پس به نظر سقراط فقط یک نظام اخلاقی وجود دارد و آن نظامی است که بتواند پاسخ گوی شرایط و نیازهای اجتماعی انسان در جامعه جهانی باشد. از دیدگاه سقراط اخلاق جغرافیایی یعنی وابستگی ارزش ها و فضایل اخلاقی به عوامل و شرایط منطقه ای خواه دینی باشد خواه نژادی خواه ملی یا... کلاً مردود است. اصول اخلاقی برآمده از ذات انسان است که مستقل از تمایلات دینی، نژادی، ملی، اسطوره ای و سنت اجتماعی اوست.

سقراط معتقد بود به دنبال ثروت و قدرت و شهرت بودن به سعادت منتهی نمی شود؛ سعادت پایدار تنها با در پیش گرفتن زندگی عمیق و اندیشمندانه حاصل می آید.

از دید سقراط، روح مهمترین جز آدمی است. همین که روح به والاترین خیرش دست یافت، دیگر هیچ گونه علاقه این جهانی برایش اهمیت ندارد. روح، تفاوت میان درست و غلط را می شناسد. به گفته سقراط، عمل درست باید از آگاهی روح نسبت به آنچه خوب است برخیزد نه اینکه جامعه ای ناآگاه آن را تحمیل کند. سقراط می گفت که یک حالت آرمانی خوبی وجود دارد. زمانی که مردم این حالت آرمانی را تشخیص دهند و بفهمند، از انجام دادن عمل نادرست ناتوان خواهند بود. در این حالت آن ها به طور طبیعی برای رسیدن به کمال تلاش خواهند کرد؛ و پا به پای این تلاش، شخصیت و زندگیشان بهتر می شود. در نهایت آن ها سعادت مندتر می شوند. گفت و شنود درباره موضوعات جدی به احتمال زیاد می تواند آدمیان را به مراقبت از روحشان تشویق کند.

سقراط اعتقاد راسخ داشت که هیچ کس دانسته خطا نمی کند. او استدلال می کرد کسانی که عمل نادرستی انجام داده اند صرفا آنچه را واقعا درست بوده است در آن زمان نمی شناخته اند. به تعبیر سقراط، ((زندگی ناآزموده برای انسان ارزش زیستن ندارد)).

به دلیل اهمیت آزمودن باورها و اعمال، سقراط به شدت جوانان را تشویق می کرد که خودشان فکر کنند. سقراط به جوانان توصیه می کرد هر چیزی را که آموخته اند، به جای اینکه صرفا به نحو احمقانه ای تایید کنند، به پرسش بگیرند. منظور او این بود که ابتدا معنای ((عمل درست)) را دریابند. به عبارت دیگر، آن ها باید فیلسوف می شدند و حکمت حقیقی را می فهمیدند. از این طریق خطا کردن غیرممکن می شد. احترام و علاقه بی حدی که سقراط در نزد شاگردانش داشت، نه تنها به خاطر سابقه افتخار آمیز او در میدان جنگ، یا بی اعتنایی به مظاهر دنیا؛ بلکه بیش از همه به سبب فروتنی سقراط در عقل و حکمت بود. او مدعی حکمت نبود، بلکه تنها می گفت که با شور و شوق به دنبال آن می رود. مبدا فلسفه او همانا اعتراف به جهل خویشتن بود، آنچنان که می گفت: "دانم که ندانم."

منابع

۱- افلاطون، مجموعه آثار افلاطون، (۱۳۳۶). ترجمه ی دکتر محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران.

- ۲- پایکین، ریچارد استرول. آروم. (۱۴۰۲). کلیات فلسفه. دکتر سید جلال الدین مجتبیوی. انتشارات حکمت، تهران.
- ۳- سعادت در فلسفه اخلاق، معرفت ، (۱۳۷۴) شماره ۱۵. سامانه نشریات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، زمستان.
- ۴- دبیلو. گاتری. فلاسفه ی یونان، (۱۳۷۵). ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز، تهران.
- ۵- گمپیرتس، متفکران یونان. (۱۳۷۵). ترجمه محمد حسن لطفی. جلد دوم. انتشارات خوارزمی. جلد دوم ص. ۵۹۹.
- ۶- نقیب زاده، میر عبدالحسین، (۱۳۸۳). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، انتشارات طهوری، چ ۲۵، تابستان.
- ۷- ورنر، شارل. حکمت یونان. (۱۳۴۷). ترجمه ی بزرگ نادرزاد، انتشارات علمی فرهنگی،
- ۸- یگر. پایدیا. (۱۳۷۶). ترجمه محمد حسن لطفی. جلد دوم. انتشارات خوارزمی. ص ۶۸۶.

منابع انگلیسی

The encyclopedia of philosophy Ed . P. Edwards, London , ۱۹۶۴.